

نگاهی به بزهکاری اطفال انسه

مترجم: روح‌الله سپهری
انشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی



اصطلاح و روش ۸۸

چکیده
پدیده جهانی بزهکاری اطفال امروزه در تمامی سطوح خود و در تمامی کشورهای دنیا وجود دارد. به رغم توسعه و گسترش جلوه‌های بیش از پیش متنوع آن نوعی نوگرایی بدون تغییر در اصل رفتار در آن مشاهده می‌شود. دلیل‌های این نوگرایی در ظهور جرایم اطفال به نظر می‌رسد که ناشی از تحول در نظام و ساختار خانواده باشد و این مساله باعث شده است که اکثر نوجوان دچار پیچیدگی‌ها و تحولات رفتاری شوند به منظور رودرویی و مواجهه بایک چنین مساله‌ای که در واقع حقوق و دولت اطفال را مخاطب خود قرار می‌دهد، می‌باید دو مساله را بپذیریم. نخست اینکه تقدم مساله آموزش مستلزم وجود سازگاری و تطابق شدید پاسخ‌های آموزشی است دوم برای اینکه اجازه دهیم که مجازات‌های کیفری کارایی و تاثیر لازم را ایجاد کنند، باید که مجازات‌ها را از تفکر و نظریه‌ی حمایت از زندان و مجازات حبس جدا کنیم.

می‌دهد که جرایم اطفال مورد مطالعه به خصوص در فرانسه از ۱۶ درصد در سال ۱۹۷۴ به ۱۵ درصد در سال ۱۹۸۰ رسیده است. تا سال ۱۹۸۶ به ۱۱/۲٪ کاهش یافته سپس در آغاز سال ۱۹۹۰ رشد یافته و بعد از سال ۱۹۹۳ به ۱۷/۹٪ و در سال ۱۹۹۶ و در ۱۹۹۸ میلادی به ۱۹/۴ درصد رسیده است. این حجم از جرایم اطفال یک تنوع و دگرگونی نظاممند و مرتب از جرایم ارتكابی را نشان می‌دهد. این موضوع در واقع شامل یک بزهکاری اساساً شهری است، هر چند که تمایل دارد به مکان‌های همجوار و شهرهای متوسط نیز کشیده می‌شود. این جرایم عبارتند از: سرقت‌ها به خصوص سرقت تلفن همراه، حمل و نقل مواد مخدر، سرقت در معابر عمومی، سرقت با خودروهای کوچک حمله و درگیری در مراکز دخیانیات، تخلفات و جرایم لفظی، تخریب اماکن عمومی، آتش زدن وسایل نقلیه. (وندالیسم)

جرایم مربوط به جوانان را امروزه دیگر نمی‌توان فقط در سن افراد دارای ۲۰ سال یا دارای ده سال مشاهده کرد بلکه این مساله به طور کامل چهره عوض کرده است و به جنس مذکر هم مربوط نمی‌شود. هر چند که در میان صغار که مرتکب جرم شده‌اند درصد پسران بیشترین میزان را نشان می‌دهد



(۹۰ درصد) نسبت

به دختران (۱۰ درصد) اما این نکته مطرح است که دختران در مورد رفتارهایی که تاکنون آنان را از ارتكاب آن‌ها میرا و جدا می‌دانستیم به پسران نزدیک می‌شوند. مهمترین مساله این است که جرایم مربوط به دختران جوان هنوز آن قدر ظریف و پیچیده است که قابل تصور نیست. بزهکاری زنان همیشه یک مشخصه را بیان می‌کند در شکلش. در اهمیت و جدیت خود و در صورت بندی‌های تشریحی خود نسبت به بزهکاری مردان و این مساله در بزهکاری نوجوانانمان نیز به شکل دیگری در رفتارشان مشاهده می‌شود همچنین در سرقت‌ها و تخلف‌ها.

(B) بزهکاران بسیار جوان

فکر کردن به این موضوع که بزهکاری متناسب با سن افراد افزایش می‌یابد، آسان است؛ اما دور از آن چه باید باشد در واقع اطفال بزهکار دارای سنین بسیار پایینی هستند. همچنین یک نوع تجدد و نوگرایی در سن بزهکاری بخصوص بین ۹ تا ۱۳ سالگی

بزهکاری اطفال از میان تمامی بلاهایی که جامعه‌ی کنونی ما را تهدید می‌کنند، یکی از عذاب‌آورترین این بلاها محسوب می‌شود. گسترش روزافزون این پدیده و ظهور متنوع آن باعث ایجاد نوعی کشمکش دائمی برای موسسه‌های دفاع اجتماعی شده است این مساله به تمامی کسانی که به نوعی دست‌اندرکار امر انحرف جوانان هستند ضرورت اقدام به تحقیق‌های پیچیده را گوشزد می‌کند. در چهار گوشه‌ی جهان بزهکاری جوانان در حال افزایش است و دولت‌های کشورهای غربی را هدف گرفته است و شبیه همین مطلب در کشورهای فقیر از بعدی دیگر وجود دارد. برای مدتی طولانی عقیده‌ی عمومی بر این موضوع متمرکز بوده است که در واقع نقش کمی‌را برای نوجوانان و حتی نوجوانانی را که در مرحله‌ی بازپروری اجتماعی دچار شکست و ناکامی شده‌اند در جرایم بزرگ و در زمره مجرمان حرفه‌ای قوی و مسلح قابل قرار داده بوده‌اند. اما در واقع بزهکاری و جنایت به نوجوانان خیلی کم سن ارتباط می‌یابد به گونه‌ای که به سختی می‌شود آنان را از این مقوله جدا کرد. در واقع امروزه نمی‌توان هیچ سن خاصی را برای ورود به بزهکاری در نظر گرفت و بزهکاری با درجه‌های سنی مختلف مخلوط شده است. همچنین درگیری اطفال در ارتكاب اعمالی که باعث افتادن آنان به زیر ضربه‌ی قانون کیفری می‌شود. امروزه تاحدودی به یک عمل معمولی و متداول که بخشی از اعمال روزمره نیروهای امنیتی را تشکیل می‌دهد، تبدیل شده است.

۱- چگونه بسیاری از جوانان به ارتكاب اعمال بزهکارانه تمایل نشان می‌دهند؟
۲- چه چیزهایی می‌توانند دلیل این مساله باشند!

۳- چگونه می‌توان با این مساله مواجه شد؟
در این مقاله به این سوال پاسخ داده می‌شود.

(A) جلوه‌هایی از بزهکاری اطفال

به دلیل وسعت و گستردگی جرایم اطفال دیگر نمی‌توان انگیزه ارتكابی اینگونه جرایم را در جرایم ارتكابی یا جرایمی که توسط دستگاه‌های پلیس مشاهده شده است، جستجو کرد. برای اثبات این موضوع کافی است که مطبوعات و گزارش‌های مربوط به وضعیت بزهکاری اطفال را مطالعه کنید. آنچه که در واقع باعث به صدا درآوردن زنگ خطر این مساله می‌شود آن است که این مساله طی دوران و اعصار شتاب گرفته است و بزهکاری نوجوانان در قالب‌هایی قرار گرفته است که ناشناخته مانده‌اند. (A) تمامی این مسایل بیان‌کننده‌ی یک کاهش معنادار از سن ورود به بزهکاری است. (B)

(A) بزهکاری نامحسوس:

هر چند که داده‌های آماری به گونه‌ای واقعی وضعیت بزهکاری را به ما نشان نمی‌دهند، اما دست کم وضعیتی را که برای ما مشخص می‌کنند این است که میزان بزهکاری اطفال در این لحظه از زمان افزایش یافته است. طی مطالعه‌ای که به تازگی توسط آقای BRUNO aubission از CAVALAY گزارش شده است نشان

مشاهده می‌شود. کاترین بلاتیر این نظریه را تایید می‌کند، «تاکتون اینگونه معلوم شده است که اطفال بزهکار اصولاً نوجوان هستند، اما به نظر می‌رسد که ما شاهد یک کاهش و تنزل در سن اولین تظاهرات بزهکارانه هستیم. آنچه که می‌باید در سال‌های آینده مورد مطالعه قرار گیرد از جهتی دیگر می‌توان از خود پرسید، آیا طبقات معین بزهکاری کاملاً با تظاهرات بزهکارانه منطبق و مربوط هستند؟ و آیا طبقه‌ی بزهکار خانوادگی (فامیلی) ممکن است در این دسته قرار گیرد؟»

پدیده‌ی بزهکاری مشتری‌های خود را بیشتر از گروه نوجوانانی با سن بسیار پایین انتخاب می‌کند، به عبارت دیگر نوجوانان زیر ۱۳ سال که طبقه‌ی «خارج قانون» محسوب می‌شوند زحمت زیادی را برای موسسه‌های دفاع اجتماعی ایجاد می‌کنند. فقط به این دلیل ساده که نوجوانان زیر ۱۳ سال مطابق قانون ۲ فوریه سال ۱۹۴۵ نباید تحت تعقیب کیفری قرار گیرند و هنگامی که این نوجوانان مرتکب جرمی می‌شوند دستگاه پلیس به اجبار باید که آنان را به یک قاضی معرفی کند و قاضی نیز فقط با یک سرزنش ساده با آنان مواجه می‌شود و به دنبال آن یک دیدار با والدین یا یک همکاری آموزشی محدود و اختصاصی.

این نوع برخورد قضایی با این موضوع، بدبختانه یک احساس کاملاً بی‌کیفر بودن، مجازات نشدن و یک احساس مقتدرانه نزد نوجوانان را به دنبال دارد. این مساله این واقعیت را بیان می‌کند که ولگردها یا حتی سازمان‌های کاملاً منسجم و نظام مند در استفاده‌ی ارزان از خدمات این قانون گریزان کوچک که نامحسوس نیز هستند، تردید نکنند.

امروزه تخمین زده می‌شود که ۲۰ درصد اطفال بزهکار را افراد زیر ۱۶ سال تشکیل می‌دهند. وضعیت نگران کننده است به گونه‌ای که نشانه‌هایی از یک مسیر مشخص از سن خیلی پایین ۷ تا ۸ سالگی در بزهکاری را نشان می‌دهند: آب دهان انداختن به روی اشخاص، دشنام مستقیم به مقامات (مثلاً ماموران امنیتی)، تخریب ابنیه و اموال عمومی یا خصوصی. هر چند که این اعمال از لحاظ آماری قابل بررسی نیستند، زیرا که این رفتارها مانند تخلفات به ثبت رسیده قابل محاسبه نیستند. با وجود این باید پذیرفت که میان بی‌ادبی و بزهکاری ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد.

به طور مسلم اعمال بی‌ادبانه، نوجوانان را به سوی انحراف سوق می‌دهند به خصوص در مورد بچه‌هایی که به احتمال مشکلات زیادی در پذیرش موانع دارند در تمیز دادن اعمالی که قابل تحمل اند و اعمالی که تجاوز به آنها مجازات قانونی را در پی خواهد داشت این انحراف بیشتر است. چگونه باید با این بزهکاران زودرس مقابله کرد؟ قبل از پاسخ دادن به این سوال مشکل نخست باید ببینیم علت‌های این پدیده چه چیزهایی هستند؟

۲) علت‌ها:

بحث کردن در مورد علت بزهکاری اطفال موضوعی سخت و پیچیده است، زیرا در واقع ما با یک سری علت‌ها مواجه هستیم و در اینجا ما علتی را که وجه محتمل و قابل قبول در مساله است، بیان می‌کنیم. بنابراین در این مورد نظرات مختلف است در عمل صحبت کردن از نمونه‌های توضیحی راحت‌تر است و این نمونه‌ها چندجانبه هستند، اما ما در اینجا فقط دو نمونه را به لحاظ مناسبت

بررسی خواهیم کرد، نخست به جنبه‌ی خانوادگی پرداخته می‌شود و در جنبه‌ی دوم، بحث طرد اجتماعی و تاثیر جامعه‌ی مصرفی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

A) جنبه‌ی خانوادگی:

اگر چه پدیده‌ی بزهکاری اطفال به طور مسلم به عنوان یک موضوع روز تبدیل شده است، اما حالت پیچیده‌ی روابط احتمالی موجود میان اطفال بزهکار و خانواده‌ی آنان از آن کمتر نیست. این مساله که مدت طولانی به فراموشی سپرده شده است، امروزه ایجاب می‌کند که از نو و بار دیگر در این زمینه تحقیق صورت گیرد. خانواده از مدت‌ها پیش به مثابه مکان انتقال ارزش‌های زندگی به فرزند شناخته می‌شده است. اما محققان خیلی زود به این نتیجه رسیده‌اند که خانواده همان گونه که به مثابه اولین مکان اجتماعی شدن شناخته می‌شود، می‌تواند همچنین تبدیل به مکانی بر ضد جامعه تبدیل شود و این فرصت را دارد که در واقع نوجوان را وادار کند که پرخاشگری‌ها و تعرضاتی را که با والدین در خانواده تجربه کرده است، برضد اشخاص ثالث و افراد جامعه منتقل و به کار گیرد.

اطفال در واقع خطاکار نیستند، زیرا که تمامی خانواده‌ها به طور کامل یک محیط آرمانی را برای شکوفایی فراهم نمی‌کنند. طفل و نوجوان با مرجعیت والدین رشد می‌کنند و ساخته می‌شوند. ریشه‌های رفتاری والدین خود را در تاریخچه‌ی شخصیتی و خانوادگی خود ضبط می‌کنند. برای رشد و توسعه‌ی جسمی و روانی کودک نیاز به روابط عاطفی و باثبات همه جانبه است درست مانند تغذیه. بنابراین اغلب اشخاصی که به عنوان نمونه و الگو به کار می‌روند و مورد مطالعه قرار می‌گیرند خودشان به خودی خود در گرفتاری و مشکلات بزرگی قرار دارند: پدر غایب، آلوده به الکل و اعتیاد، پرخاشگری، مادر بی‌کار و بی‌فعالیت و ... (جای تردید نیست که صاحبان مشاغل عمومی در جریان شغل خویش با یک نوع فقدان روابط مهم و موثر در خانواده‌های جوانان بزهکار مواجه هستند) در پس اطفال بزهکار اغلب خانواده‌هایی خیلی بی‌ثبات که در آنها فرزندان روابط ستیزه‌جویانه‌ای با والدین دارند مشاهده می‌شوند. به خصوص جایگاهی که والدین برای فرزندان در خانواده قابل می‌شوند از اهمیت زیادی برخوردارند.

کاهش روابط موثر و فقدان ارتباط والدین با فرزندان باعث می‌شود که فرزندان در یک تجربه‌ی ای از هویت و شناسایی منفی زندگی می‌کنند، برخی اطفال در یک حالت و وضعیت بسیار بدی زندگی می‌کنند و تمایل دارند که یک نوع حالت و احساس ناعادلانه‌ای را در خود توسعه دهند. اینان شاهد هر نوع خشونت و تندخویی از جانب پدر و مادری هستند که در ابراز و بیان این حالت شک و تردید به خود راه نمی‌دهند و در این حال پدر و مادر ایجادکننده‌ی یک الگوی خوب و مناسب برای فرزندان نیستند. به دنبال این مساله بی‌اعتمادی نسبت به رفتارهای والدین ایجاد خواهد شد و به طور اجتناب ناپذیر فقدان و اضمحلال قدرت در خانواده حاصل می‌شود. البته در زمینه‌ی تاثیر ظهور و تجلی رفتارهای سوق دهنده به خشونت و تندخویی فقدان نوعی علامت و خط قرمز و محدودیت‌هایی برای اطفال و نوجوانان، از بین رفتن نقش تربیتی و آموزشی پدر و مادر در بروز این نتایج تاثیرگذار

است. پدر به مثابه نماد و الگوی استقلال روانی در مواجهه با مسایل اجتماعی و در مسیر قانون و صاحب اقتدار تلقی می‌شود، زمانی که چنین پدری در خانواده غایب باشد، در این صورت فرزند در ایجاد موازنه و تعادل میان ارزش‌ها دچار سرگردانی و انحطاط می‌شود، در مواجهه با افراد هم‌ردیف... و مانند هم با آنانی که تجربه‌ی دردناک و غم‌انگیز خانواده‌ی بی‌ثبات را داشته‌اند پسر جوان و دختر جوان در این خانواده‌ها خود را در جهان ویژه و خاص خود حبس می‌کنند و در مسیر منطبق شدن با هنجارهای اجتماعی نوع خاصی از رفتارها را بروز می‌دهند، اما نبود تعادل خانوادگی تنها پاسخ رفتارهای انحرافی نوجوان نیست.

(B) طرد اجتماعی و تاثیر جامعه‌ی مصرف‌گرا

بحث طرد اجتماعی در بستر خانواده‌هایی که در عرضه‌ی الگوی زندگی متعادل به فرزندان دچار مشکل هستند آغاز می‌شود. این نتایج و تاثیرها گاهی اوقات یکسویه و برگشت‌ناپذیراند. اغلب اطفال بزهکار در وضعیت و حالت شکست و ناکامی تحصیلی قرار دارند. آنان مشکلات سازگاری با مدرسه را تجربه می‌کنند و لکه‌ی ننگ «شاگرد تنبل» را تحمل می‌کنند که نتیجه‌ی مورد پذیرش قرار نگرفتن و طرد اجتماعی است. اینگونه رفتارهای طردآمیز باعث ازدیاد و فزونی در فرآیند حاشیه‌شدن و گوشه‌گیری فرد می‌شود به گونه‌ای که از آن پس نزد اطفال یک تصویر و ذهنیت منفی از خود بزهکار به طور مرتب گسترش می‌یابد که این فرآیند به این عملی منجر می‌شود که طفل هر گونه امکان و احتمالات الحاق و ادغام اجتماعی را خراب می‌کند، فرزندى که از کوچکترین واحد اجتماعی (خانواده) طرد شده است در دیگر مکان‌های موجود در جامعه رشد می‌کند، این مکان‌ها اختصاص به خیابان‌ها، فاضلاب‌ها، زیر تونل‌ها، در ایستگاه‌های متر

و قطارها، اطراف سالن‌های سینما، مراکز قماربازی و غیره دارد.

در کنار محرومیت اجتماعی، جامعه با تشویق و تحریک به فرهنگ مصرف‌گرایی تبدیل به فشار محرک‌های ارتکاب جرم می‌شود. در واقع جامعه و سوسه‌های کسب سرمایه‌ی بیشتر را برای متمولان چند برابر می‌کند و برعکس خطرات آن را برای تهیدست‌ترین افراد که برای کسب آن به راه‌های غیرقانونی متوسل می‌شوند افزایش می‌دهد. به خصوص جوانان نسبت به هر آنچه که جامعه‌ی متجدد به عنوان تجملات زندگی پیشنهاد می‌کند بسیار حساس هستند. رسانه‌ها در به وجود آوردن و ایمنی نیازهایی جدید در میان نسل جوانی که تحت تاثیر مد و در جستجوی رفاه مادی قرار دارد، نقش ایفا می‌کنند. آخرین تجملات موجود مانند تلفن همراه، خودروهای متنوع و ورزشی، کفش‌های متنوع بسکتبال با علامت‌های معروف که تلویزیون به طور بی‌وقفه‌ای به تبلیغ آخرین مدل‌های آنها می‌پردازند، نوجوانان را در معرض بزهکاری احتمالی قرار می‌دهد. برای محدود کردن راه بزهکاری در اطفال چه باید کرد؟

(۳) جواب‌های ممکن

پاسخ به مساله بزهکاری به شکل کلی آن به خصوص بزهکاری اطفال همواره در حوزه‌ی مسایل مورد توجه دولت بوده است. دولت به واسطه‌ی نظام قانونگذاری خود به ترسیم محدوده‌هایی، آنچه که باید به عنوان سیاست مبارزه با جرایم اطفال بزهکار باشد، می‌پردازد. قانون دوم فوریه سال ۱۹۴۵ در مورد اطفال بزهکار نمادی از این اقدام‌ها است. متن این قانون شامل راه حل‌های آموزشی و قضایی بسیاری می‌شود، که دادگاه‌های رسیدگی به جرایم اطفال سعی در اجرای آن برحسب موقعیت‌های مختلف دارند، این یگانه قانون موجود است. به نظر می‌رسد که این قانون بر اساس آموزش دوباره و حمایت از جوانان معارض قانون پایه‌ریزی شده است و در مقابل بزهکاران بسیار جوان یا گاهی بسیار خشن موضعی متحجرانه و سختگیرانه دارد. در بستر جدیدی که توسط بزهکاری اطفال بر جامعه اعمال شده است، تجدیدنظر در ارجحیت مساله‌ی آموزش و احیای پاسخ‌های کیفری را طلب می‌کند.

زندان برخلاف آنچه که همگان

تصور می‌کنند می‌تواند از

لحظه‌ای که جوان بزهکار به

وجود نهادهایی سرکوب‌کننده

که ممکن است به هر کس

دست پیدا کنند، پی می‌برد،

جنبه‌ی آموزشی می‌یابد. اگر این

مجازات اعمال شود فقط باید

در موقعیت خاصی محقق شود

و امکان بازگشت فرد به جامعه

را در نظر بگیرد.

(A) تجدیدنظر در ترجیح مساله‌ی آموزش

فلسفه انسان‌گرایانه تنظیم‌کنندگان قانون دوم فوریه‌ی سال ۱۹۴۵ از این اصل که طفل هنجارشکن قابل آموزش است، نشأت می‌گیرد. اعمال مجازات در مورد او باید فقط در موارد استثنایی صورت بگیرد. این قانون در تعریف یکی از اختیارات خود، حمایت از کودک به معنای قضایی و قانونی آن و نیز مشارکت، مراقبت و آموزش او را پیش‌بینی می‌کند. او را نمی‌شود از نظر جزایی مجازات کرد، مگر این که وضعیت و یا شخصیت او اقتضای چنین عملی را به وجود آورد (ماده‌ی ۲ قانون دوم فوریه‌ی سال ۱۹۴۵) در مورد کودکان زیر ۱۳ سال می‌توان گفت که قانون هر گونه توسل به مجازات کیفری را منع می‌کند (ماده‌ی ۸-۱۲۲ ماه، ۲. قانون جزای جدید) فقط

یک اقدام آموزشی امکان‌پذیر است حتی اگر قبل از این سن (۱۳ سال) کودک به دادگاه اطفال فرستاده شود. در میان کودکان کسانی که مشکلات بیشتری را برای مقام‌های پلیس و مقام‌های قضایی به وجود می‌آورند، می‌توان جزو کودکانی منظور کرد که اقدام‌های آموزشی برای آنان تاثیر واقعی نداشته است. ممکن است با فراخواندن به رعایت قانون، اخطار جدی و مطلع کردن فرد مذکور، آزادی تحت نظر، اسکان در موسسه‌ها و حمایت قضایی از فرد به نتایج مورد نظر دست یافت، به خصوص زمانی که ما با یک بزهکاری زودرس و مقطعی مربوط به بحران دوران نوجوانی رو به رو هستیم. اما امروزه دادگاه اطفال به رودررویی با یک بزهکاری مزمن و گاه شدید فراخوانده شده است. هر چند که اقدام‌های اصلاحی از راه آموزش مورد حمایت واقع می‌شوند اما این مساله مانع نمی‌شود که به این اقدام‌ها فرصت جدیدی برای پاسخگویی بهتر به مشکلات به وجود آمده. داده نشود، شرط ۱۳ یا ۱۴ سال داشتن برای قرار گرفتن در روش آزادی تحت نظر کافی نمی‌باشد. یک کودک، ۱۲۱۰ و یا ۱۳ ساله‌ی به خصوص پرخاشگر می‌تواند به طور کامل در یک مرکز نگهداری بسته که برای این کار اختصاص داده‌اند

نگهداری و مراقبت شود. همچنین در برخی موارد یک اقدام اصلاحی مانند آنچه که در ماده‌ی ۱۲-۱ قانون دوم فوریه‌ی سال ۱۹۴۵ پیش بینی شده است، می‌تواند در مورد کودکی که مرتکب اولین بزه خود، که جرم سنگینی نمی‌باشد موثر واقع شود. حال که ارجحیت اقدام‌ها و تدبیرهای آموزشی اعلام شده‌اند، محتوای آنها باید قابل تغییر باشد.

از سوی دیگر به نظر می‌رسد که روشی که شایستگی کسب اعتبار مالی را دارد و شامل کاهش و یا دست کم محدود کردن عوامل و نمونه‌های وقوع جرم می‌باشد، مناسب است. به این دلیل اضافه کردن برنامه‌ی مبارزه با بزهکاری اطفال به یک برنامه‌ی کلی حرکت اجتماعی با محوریت پیشگیری از خطرات، کار بزرگی به شمار می‌آید. حمایت از خانواده‌های درگیر با مشکلات بزرگ و دارای کودکان کم سن و سال با اعطای کمک مالی ویژه، کمک به والدین بیکار (به مدت طولانی) برای پیدا کردن کار ثابت، حمایت اجتماعی از کودکانی که با مشکلات مربوط به سازگاری اجتماعی مواجه هستند، هدایت دوباره‌ی جوانانی که در موقعیت ناکامی اجتماعی قرار دارند، می‌توان جزو اقدام‌های پیشگیرانه دانست. با این حال قبول مسؤلیت آموزشی نباید مانع از برخورد تنبیهی و سرسختانه شود. تلفیق هوشمندانه‌ی این دو راهکار به شکل وسیعی میسر است. همچنین ارجحیت مساله‌ی آموزش امکان توسل دادگاه و قانون را به مجازات کیفری برای اقدام به بازگرداندن کودکان بزهکار به راه راست از بین نمی‌برد. این مساله به خصوص در مورد کسانی که به نظر می‌رسد تدابیر آموزشی بر آنان هیچ اثری نداشته است، صدق می‌کند.

(B) احیای راه حل‌های کیفری:

احیای روش تنبیهی پیش از هر نظری یک آستانه‌ی سنی را پیشنهاد می‌کند، که از آن سن به بعد حقوق جزا برای همگان بدون تمیز و تفکیک گروه سنی قابل اعمال باشد. از سوی دیگر ما باید خارج از حوزه‌ی حقوق جزا به مساله بنگریم. پیشنهاد در نظر گرفتن آستانه‌ی سنی ۱۲ قابل قبول به نظر می‌رسد. بدین ترتیب ما از بحث و جدل در مورد این مساله که «آیا باید با دید مسؤلیت کیفری به اطفال بزهکار نگریم؟» دوری می‌جوییم. با این حال در حال حاضر محافل قانونگذاری اندکی نسبت به ایجاد چنین ساختار قضایی‌ای اهتمام ورزیده‌اند.

پس از گذر از این مرحله (قانونگذاری) مساله‌ی بررسی نوع مجازات‌های قابل اجرا در مورد اطفال باقی خواهد ماند. زمانی که طفل مانند هر فرد دیگری موضوع حقوق قرار گرفته است، دیگر در مورد اعمال مجازات کیفری در قبال طفلی که متهم به ارتکاب جرم شناخته نشده است، جای بحث و اختلافی باقی نمی‌گذارد، بلکه بحث برسر نوع این مجازات‌ها باقی است. قانونگذار طیف وسیعی از مجازات‌ها را در اختیار قاضی قرار داده است که در میان آنها قاضی مجازات مناسبی را شناسایی می‌کند. متأسفانه در میان این مجازات‌ها، مجازات‌های حبس کوتاه مدت مانند جریمه‌های نقدی به شکلی غالب وجود دارند. این مجازات‌های گوناگون، آنچنان که در قانون جزای جدید فرانسه پیش‌بینی شده‌اند، به شکلی، نامتجانس با اقدام‌های تربیتی جوانان بزهکار به نظر می‌رسند. در واقع در قانون جزا مجازات‌های خاص اطفال وجود ندارد، به استثنای چند مجازات سلب کننده یا محدودکننده‌ی

حقوق (مانند منع شغلی، توقیف گواهینامه‌ی رانندگی، منع اقامت، جریمه‌ی روزانه) و نیز جریمه‌هایی که مبلغ آنها از ۵۰ هزار فرانک یا از حدود ۷۵۰ یورو فراتر نمی‌رود (ماده‌ی ۲-۳ قانون دوم فوریه‌ی سال ۱۹۴۵) تمامی مجازات‌های دیگر در مورد اطفال قابل اعمال هستند. قانون جزا مجازات فرستادن طفل به زندان را به شکل مرسوم آن اعمال می‌کند. در این باره در قانون جدید، مجازات حبس، در فصل مربوط به مجازات‌های اصلی نام برده شده‌اند. بسیار طبیعی است زمانی که دادگاه‌ها خود را در موقعیت سرکوب و حذف بزهکاری اطفال قرار می‌دهند، توسل به مجازات زندان به شکلی تا حدودی خودکار صورت می‌گیرد. هر چند که این مجازات به عنوان مجازاتی زیان‌آور شناخته شده است، با این حال این امکان به طور کامل وجود دارد، که بدون فرستادن کودک به زندان به یک مجازات متناسب با طفل حکم داده شود. از این به بعد مناسب است تا در مجموعه‌ی مجازات‌های سرکوب کننده، مجازات‌های خاص اطفال را پیش بینی نمود. مجازات‌های تادیبی به شکل خاص یک نفع مشخص را دنبال می‌کنند، به این معنا که آنها در آن واحد امکان مسؤلیت پذیری اطفال همراه با جبران خسارت وارده به جامعه و افراد حقیقی را به وجود می‌آورند. زندانی کردن باید به عنوان یک تدبیر در موارد استثنایی در نظر گرفته شود، با این حال نباید آن را از مجموعه‌ی کارکردهای دادگاه اطفال حذف کرد. زندان برخلاف آنچه که همگان تصور می‌کنند می‌تواند از لحظه‌ای که جوان بزهکار به وجود نهادهایی سرکوب کننده که ممکن است به هر کس دست پیدا کنند، بی‌می‌برد، جنبه‌ی آموزشی می‌یابد. اگر این مجازات اعمال شود فقط باید در موقعیت خاصی محقق شود و امکان بازگشت فرد به جامعه را در نظر بگیرد.

نتیجه:

به طور قطع آمارهای ثبت شده در مورد بزهکاری کودکان هیچ‌گاه برابر نبوده‌اند. اما این مساله مانند یک تقدیر یا طاعون نیست که جامعه قادر به درمان آن نباشد. به علاوه همگان اذعان دارند که بزهکاری در تمام اشکال آن چیزی جز علایم ظاهری یکی از بیماری‌هایی نیست که جوامع کنونی مبتلا از آن رنج می‌برند. علت‌ها و انگیزه‌هایی که اطفال را به ارتکاب جرم سوق می‌دهند، به اندازه‌ی کافی تحت مراقبت و مهار شده هستند، به نحوی که امکان تهیه‌ی یک راهبرد مبارزه در مقابل انحراف جوانان وجود دارد. راه حل‌های قضایی که همگی در مرحله‌ی اول مبارزه قرار دارند باید چه در ظاهر و چه در باطن بازبینی و زنگارهای آنها زدوده شود. به این ترتیب شایسته است تا در کنار تدبیرهای آموزشی، مجازات‌هایی برای اطفال پیش بینی شود، همچنین لازم است تا بخش دادگاه اطفال به شکل شدیدتر، بیشتر تخصصی شود.

اما امروزه مناسب است «تا برای مبارزه و برخورد موثرتر با بزهکاری جوانان به توسعه و بسط اشکال دیگری از راهکارهای اجتماعی که در قالب یک قرارداد همکاری میان دولت و جامعه‌ی مدنی تدوین شده‌اند، پرداخت. این راهکارها که همگی از نوع ویژه‌ای هستند؛ می‌باید در چارچوب برنامه‌های عملیاتی که بر اصل پیشگیری تکیه می‌کنند، صورت بگیرند. این راهکارها همچنین با امکان جبران نارسایی‌های خانوادگی و مدرسه را به وجود آورند و نیز امکان دهند تا در همان زمان جذب جوانان در جامعه به شکلی سریع‌تر صورت پذیرد.»